

ب دیدہ از داعش



مراد نمونه بررسی شونده من است» نامهربانی کرده ام نسبت به سایر دختران آسیب دیده در این شرایط.

یعنی جهان شمولش نمی کند؟

رفیع: کوچکش می کند. قصه نادیا را خوانده ام. کتاب آخرین دختر را به توصیه کارگردان مطالعه کردم. تعدادی ویدیو و سمینار دختران نجات یافته، سینمار روانکاوان درباره دختران قربانی و... دیدم. البته این روند لازمه زیست چنین نقشی است. کافی است با این نقش مواجه بشوی و به عنوان یک دختر فقط لحظه ای خودت را جای این آدم نه در یک استیج هالیوود، بلکه در شرایط غریب در چنگال این جانیان که هر نامی می توانند داشته باشند (داعش یا هر چیز دیگر) بگذاری. هر چیزی در این فضا می تواند دختری را قربانی و آزادی هایش را مخدوش کند. من به کل اسم زدایی کرده ام. نه داعش یادم بود، نه نادیا و نه هالیوود. هالیوود شده بود یک نفس کش مجدد برای این دختر. من بیشتر این چرخه آسیب زنده و قربانی شدن و در ادامه سکوت اختیار کردن و بعد ویرترین چیدن را مد نظر قرار دادم. ویرتینی که متناقض با انبار ذهن اوست و پر از رنگ و لعاب است. یک ویرترین شیک و ناز برای همکارانش. این چیزها بود که برایم اهمیت داشت.

این بحث ابراز علاقه جیمز به برکات آیا از ابتدای شروع نوشتن متن وجود داشت و یا بعداً در بازنویسی ها اضافه شد؟

صوفی: می خواستیم سیر تحول شخصیت در هر دوی این آدم ها نشان بدهیم و تاکید کنیم که حتی آدمی مثل جیمز که دارد در هالیوود کاری سطحی می کند و بدل کار است دارای عواطف انسانی است و ممکن است در شرایطی قرار بگیرد که دچار تحول بشود و همین رابطه باعث شد که برکات بتواند با او از رازش بگوید.

با توجه به گذشته دردناک برکات و ظلمی که نسبت به او بعنوان یک دختر شده نمی تواند وضعیت روحی مناسبی برای شروع زندگی مشترک داشته باشد...

صوفی: برکات هم می گوید بگذارد من در حاشیه امن خودم بمانم. این اتفاقی است که از سوی جیمز رخ داده و او تمایل به ازدواج با برکات را دارد. شاید برکات هم مقداری به جیمز به واسطه عملکرد و کمکش اعتماد کرده است. جیمز حتی اشاره می کند که حاضر است با امل کلونی تماس بگیرد تا بتواند مقدمات اقامت برادرزاده (کاترین) را فراهم کند.

رفیع: تصور می کنم دلیل عشقی که جیمز در انتها نسبت به برکات دارد زیبایی و دلفریبی اولیه برکات نیست...

آیا زیبایی برکات برای جیمز مهم نیست؟

رفیع: قدرت مهم است. کشیدن این همه طنازی و شوخی و جوانی و آراستگی... بعنوان پوشش روی حقیقت پر از رنج و ترسناک زندگیش و قربانی شدنش بعنوان یک زن، مجموعاً جذاب است. آدم های بدلکار از جنس جیمز نسبت به هیجان و قدرت میلی دارند که شاید جیمز هم به خاطر قدرت و هیجان شخصیتی برکات عاشقش شده و تفاوتش را در مقایسه با زنان دیگر درک کرده است.

برکات خودش را به ندیدن علاقه جیمز نسبت به خودش می زند؟

رفیع: باهوش و قوی است و این خصلت ها باعث علاقه جیمز نسبت به او می شود. از طرفی می دانم که در پایان هیچ پیوندی را میان این دو نفر نمی بینید ولی معتقدم این عشق یک طرفه نیست و جیمز و شخصیتش برای برکات جذاب است و دوست دارد با جیمز یک رابطه محکم عاطفی داشته باشد اما به خاطر آسیب هایی که دیده گویی خودش را فاقد امتیازاتی می بیند، خودش را واجد شرایط ایجاد رابطه عاطفی نمی بیند. جایی به جیمز می گوید «من بی خانمان هستم» و «ما اهالی خاورمیانه در ایست های بازرسی زندگی می کنیم». برکات فقط سعی می کند باقی بماند و همینش جذاب است.

آیا مرگ نابۀ هنگام کاترین در روحیه برکات تاثیر منفی بر

جای نمی گذارد؟

رفیع: فکر می کنم هوشمندانه ترین تصمیم در این نمایش نشان ندادن اتفاقی است که برای برکات بعد از مرگ کاترین رخ می دهد. حتی یک جیغ هم از برکات بعد از این ماجرا نشنیدیم. دیده نشدن ادامه وضعیت برکات بعد از این اتفاق سوال در ذهن مخاطب به وجود می آورد.

عشقی که جیمز به برکات ابراز می کند با توجه به تفاوت های فرهنگی شان چگونه شکل گرفته است؟

ایزدی: در مسئله عشق میان جیمز و برکات دو دلیل دراماتیک وجود دارد. اولی عمل قهرمانانه جیمز است که اگر حتی در حد زنگ زدن به امل کلونی باشد و این کار نیاز به یک محرک داشت و این محرک عشق است. مسئله بعدی سیر تحولی تدریجی عشق میان این دو نفر به عنوان یک نقطه دراماتیک خود جوش به وجود می آمد. هر دوی اینها انگاری یک دی ان ای مشترک دارند و هر دوی شان علی رغم متفاوت بودن جغرافیای شان همیشه در حاشیه بوده اند. بنابراین عشق می توانست بین شان یک و یا دو طرفه به وجود بیاید.

فاصله میان نقطه اول (بی بردن جیمز به حضور کاترین) و نقطه عطف دوم (اعترافات برکات) داستان فاصله زیادی وجود دارد، نه؟

ایزدی: چه در کتاب هایم و چه در فیلمنامه هایی که نوشته ام نویسنده پالت محوری هستم. یعنی اول پالت را می نویسم. جاهایی که حین نوشتن به من خوش می گذرد پالت را بی خیال می شوم و موقعی که کاراکترها در ذهنم زنده می شود تبدیل به تاپیست می شوم و می نشینم و متن را که در ذهنم روان می شود تایپ می کنم. در این نمایش چیزهایی می دیدم و به طور مثال کشف کاترین یک نقطه عطف است و شنیدن قصه برکات نقطه عطف دوم و مرگ کاترین نقطه سوم و پایانی نمایش نامه است. در نوشتن گفتگو و همفکری زیادی با سهیل دانش اشراقی دارم. من از نگاه پالت محور و سهیل با نگاه شخصیت محور کارمان را انجام می دهیم و این تلاقی با توجه به اشراف سهیل به طراحی صحنه باعث می شود صحنه ای به وجود بیاوریم که به طور مثال این شخصیت ها را در این فضا و لوکیشن تعریف می کنیم و استارت نوشتن زده می شود. در هر حال تا جایی نقطه عطف ها را مشخص کرده بودیم و از یک جایی به بعد مسیر داستان ما را با خودش همراه کرد.

حضور تعدادی شخصیت مثل فایگ در کنار دو شخصیت اصلی در فضای داستان نمایش دیده می شود...

ایزدی: کارکرد حضور فایگ در نیمه اول نمایش به این دلیل بود که به جیمز ابزاری بدهم تا به دروغ برکات پی ببرد. وجود اپلیکیشن مترجمی که فایگ در اختیار دارد این کار را انجام داد. در بار دوم حضور فایگ در صحنه حضورش باعث می شود در اوج تراژدی با کمدی سیاه صحنه در هم آمیخته شود.

آیا این حضور ذهن مخاطب را از مضمون نمایش دور نمی کند؟

ایزدی: دوست دارم چنین اتفاقی رخ بدهد. زیرا بار تراژیک نمایش سنگین است و این حضور یک لحظه تنفس و سبکی فضا است و البته دوباره به تراژدی بر می گردیم.

رفیع: امروز چندبار اشاره شد که این پیکر تلخ تراژیک با وجود صحنه های شیرین و کمدی شکسته می شود. در کاراکتر خود من دو پارت تلخ داریم. یکی شرح زندگی گذشته و قربانی بودن او است و بعد از آن هم وقتی است که برکات می گوید تلاش کردم نادیا مراد بیاید اما نیامد چرا که جشن امضای کتابش بود. این دو «زهر ماری» های داستان نقش من است و حضور فایگ این زهری ماری ها را رقیق می کند.

آیا آگاهانه رفتید به سمت ریتم کند و ملایم در ساختار اجرایی نمایش؟

صوفی: به نظرم نیمه ابتدایی نمایش ریتم کندی ندارد. اما فضاهایی مثل ورود کاترین که با برکات مشغول گفت و گو می شود فضا سنگین است و نمی شود از ریتم پرشتابی استفاده کرد.

رفیع: به نظر شما چه صحنه هایی ریتم کندی دارد؟

اغلب صحنه های دو نفره نمایش و حرف زدن درباره بازار برده های جنسی...

رفیع: یک مخاطب ایرانی که ترکیب کلمات بازار برده جنسی را برای بار اول می شنود چگونه می توانیم با ریتمی تند این روایت را به او منتقل کنیم؟

مخاطبی که تناثر بین است باید در اغلب زمینه های اجتماعی پس زمینه داشته باشد... رفیع: همیشه اینگونه نیست، برخی در یک زمینه به خصوص پس زمینه ندارند و باید به فکرشان بود و در ابتدای امر اطلاعات پایه را که ابزار روایت قصه هستند در ذهن مخاطب کاشت.